**بسم الله الرحمن الرحیم**

**"رسالت اسلامی خدمتگزاران بشر"**

سالهای سال دردهکده ها ودهکده ما ازبرق و روشنایی وآب وآبادانی خبری نبود, جهل ونادانی مردم را ازهم جدا کرده بود آنچنان وابستگی به هم نداشتند که ازطریق تعاون وهمکاری مشکلات زندگی خود را حل کنند.

همه جا وهمه وقت مردم درحال خود گرایی وپیش برد زندگی خود ازطریق

کوبیدن دیگران بودند تا ازطریق غیبت دیگران خود را آبرومند جلوه دهند وازطریق فقردیگران خود را به ثروت برسانند وازطریق ضعف مردم خود را به قدرت برسانند, جامعه گرایی و خدمت به مردم همه جا مفهوم ومصداق

نداشت. صبحگاهی که شعاع آفتاب به چهره مردم رنگ امید وآرزومیداد ومردم درگوشه کنارده وصحرا برای زندگی خود درتلاش بودند یک مینی بوسی به دهکده ما وارد شد, عده ای دانش آموز ازسنین 15 تا 20 سال,

همراه بیل و کلنگ, پیاده شدند واردویی بپا کردند.

تابلویی به عنوان خدمتگزاران بشرنصب کردند ومردم ده را به همکاری دعوت کردند تا برای آنها برق وآب وآشامیدنی ووسایل آسایش فراهم سازند.

درکاروهدف آنها دقت کردم, خیلی عالی خدمتگزارانی خالی ازتزویروریا و

بدون هدف مادی ومسابقه درمادیات, رئیس ومرئوس, دانش آموز و دانشجو,

دیپلم و لیسانس باهم بیل و کلنگ برداشتند ومردم ده را برای رفاه خود آنها به همکاری دعوت کردند,حرکت کردند بسوی قناتی درشمال ده درفاصله 10 کیلومتری تا آب آن را برای اهل ده لوله کشی کنند.

تابلوی آنها تحت عنوان خدمتگزاران بشر خیلی مرا جلب کرد, کمترعنوانی مطابق حقیقت دیده بودم, آیا اینها خدمتگزاران جامعه هستند؟آیا اینها بدون هدف مادی ومقامی می خواهند به جامعه بشرخدمت کنند؟ ازمبدأ ومنشاء آنها

خبرنداشتم ولیکن به مصداق آیه " ولاتقولوا لمن القی الیکم السلام " خود را به عنوان یک مومن روحانی موظف دانستم که ازخدمت وهدف آنها استقبال

کنم . لذا به همراه آنها بیل وکلنگ برداشتم وبه شمال ده رفتم وطولی نکشید

آب قنات لوله کشی شد ودراختیارمردم قرارگرفت واکنون درخانه هریک از

روستایی محروم, چشمه آب حیاتی جاریست.

لذا ضمن کاروهمکاری با آن خدمتگزاران , لازم دانستم که بحثی اسلامی وقرآنی دراهمیت کاروکوشش وخدمت به افراد هم نوع ایراد کنم .

ازآنها دعوت کردم ضمن مراجعت ازکاروخدمت, ساعتی باهم درمسجد بنشینیم هدف وراهنمایی قرآن را درتعاون وهمکاری باهم بحث ومذاکره

کنیم , دعوت من را پذیرفتند وبعد ازمراجعت ازکار, با من نشستند وضمن

بحث ومذاکره این جزوه را بوجود آوردند.

چقدرخوبست که جامعه بشریت دراین طلیعه مبارک دراین نونهالان خدمتگزار,درس خدمت بوجود آورد وبا لغوعناوین مادی ومقامی به تعاون و همکاری با یکدیگربرخیزند. چه میشود تمامی دانشجویان ودانش آموزان وفرهنگیان وروحانیون وپزشکان ومهندسان وتمامی کسانی که صبح تا شب تلاش میکنند پول بشری به جیب بزنند سالی حداقل یکماه به یک روستا روند

ووقت خود را وقف بشریت کنند وبدون هدف مادی ومقامی چند روزی به روستاهای محروم بروند وآنها را ازجهان تاریک زندگی به جهان روشن اتصال دهند. " تعاونوا علی البروالتقوی ولاتعاونوا علی الاثم والعدوان "

مولاامیرالمومنین(ع) میفرمایند:

" حَیاةُ الارض بالانسان وحیاة الانسان بالعلم وحیاة العلم بالعمل وحیاة العمل

بالاخلاص وحیاة الاخلاص بالیقین"

حیات زمین بوسیله انسان است, اگرانسان نباشد زمین مرده وجهان مرده است. فقط انسان است که برای زمین وآسمان وهمه کائنات ارزش بوجود آورده است. پس زمین زنده نمی شود مگربوسیله انسان وبازحیات انسان به وسیله علم است. اگرانسان عالم نباشد مرده است. فقط علم است که انسان را زنده میکند وزنده نگه میدارد وبازحیات علم بوسیله عمل است یعنی علم به مرحله اجرا درآید ودرعمل پیاده شود.

علم مانند آدرس گنجی است که یک دانشمند گنج شناس آدرس آن گنج را به شما داده وشما را بسوی آن گنج راهنمایی فرموده است. این آدرس تازمانی که فقط روی کاغذ نوشته شده باشد ویا درفکرومغزشما قرارگرفته باشد مرده است زمانی زنده میشود که شما عملا بسوی آن گنج بروید وآن را استخراج کنید پس ازاستخراج, آن علم وآدرس زنده میشود پس حیات علم به عمل است

وبازمیفرماید: که حیات عمل به اخلاص است که انسان درخدمت کردن به مردم وکارکردن برای استخراج گنجها هدفی بجزخدا و خدمت به مردم

نداشته باشد. وقتی هدف هرانسانی درکارکردن وخدمت کردن خدا باشد صددرصد یقین به نتیجه پیدامیکند زیرا خداوندمتعال حرمت انسان را مانند شجره می پروراند وثمره را به انسان عامل میرساند ولی اگرهدف خدا نباشد ومنظورازحرمت جلب مال و ریاست باشد آن مال وریاست قدرت ندارد که عمل انسان را بپروراند وثمره را به او برگرداند.

عمل انسان بدون خلوص مانند تخمی است که درشوره زارکاشته میشود وقابل پرورش نیست.مثلا اگرهدف ازخدمت به مردم جلب مال مردم باشد آخرین نتیجه حرمت همان ثروتی است که بدست آورده دیگربعد ازآن آرزویی برای شما باقی نمی ماند شما وثروت شما دراین صورت درخت خشکیده غیرقابل پرورش می باشید که به زودی فانی میشوید ولیکن اگرهدف خدا باشد خداوند آن عمل را دردنیا وآخرت می پروراند وثمره را

بیشمارمی گرداند.

برپایه همین حدیث شریف معلوم میشود که تنها عامل حیات بخش جامعه بشریت ویگانه عامل که زندگی انسان را بصورت بهشت درمی آورد کارو

کوشش است و این اصل کاروکوشش بعد ازاصل توحید یگانه عامل است که اگرنباشد وجود خداوند ووجود همه کائنات بی ثمروبی خاصیت است زیرا ازنظرعلم فلسفه وازطریق برهان عقلی ونقلی ثابت شده که موجودیت هرچیزی به دو اصل بستگی دارد که اگر این دواصل ویا یکی ازآن دو نباشد

وجود هرشی مساوی با عدم است . آن دواصل عبارتنداز:

1- اصل وجود 2- اصل کار

اصل وجود به معنای این است که خدا باشد ومن و شما باشیم وهمه انسانها و کائنات باشند ازاین بودن ووجود داشتن تعبیربه اصل وجود میشود, یعنی شی یا شخصی درعالم باشد.

اصل دوم اثرو خاصیت موجودات است یعنی کارهستی ها وفعالیت موجودات عالم وحرکت موجودات وکائنات درآن جهتی که برای آن خلق شده اند زیرا وجود بی اثروبی خاصیت مساوی با عدم است.

ازخداوند متعال پرسیدند که تو ای خدا چرا جهان وانسان را آفریدی؟

جواب داد من خدای قادروتوانا بودم مخفی وپنهان بودم دیدم که اگرشناخته نشوم بی اثروخاصیت باشم مثل این است که نیستم من خلق را آفریدم برای اینکه شناخته شوم, اثرو خاصیت وجودی خود را آشکارسازم.

دراین حدیث شریف خداوند متعال خودرا تشبیه میکند به گنجی که استخراج

نشده وزیرخاک دفن است, وجود آن گنج مساوی با عدم است.

" کنت کنزامخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف "

گنجها وقتی ارزش پیدا میکنند که ازدل خاک بیرون آیند ومنشا کاروتولید باشند. تمام موجودات عالم درجای خود هرکدام گنجی هستند که اگرآثاروجود

خود را بروز دهند ازمجموعه آثارآنها زندگی بهشتی بوجود می آید واگردر

جای خود راکد ومتوقف باشند مانند کاروانی هستند که دروسط راه متوقف شده وازحرکت بازایستاده است البته چنین کاروانی به مقصد نخواهد رسید.

انسانهای زنده این کاروان مانند مرده ها هستند که دردل خاک دفن شده اند

وتاقیامت دریکجا ساکن شده اند بنابراین وجود بیکاروبی اثربا عدم مساوی است. انسان هم برای اظهارحیات وبرای اثبات اینکه اوزنده است وزندگی میکند بایستی همگام با خدا وهمه کائنات به کاروفعالیت مشغول باشد وآثار

وجودی خود را بروزدهد.

خداوند دریکی ازآیات قرآن برای تشویق مردم به کاروکوشش میفرماید:

که تو ای انسان به کوهها نگاه کن ابتدا ساکن به نظرمیرسند ولیکن مانند ابرها درحرکت اند ومانند قطاری هستند که تو را می برند تا به مقصد برسانند با این حساب طبق فرمایش مولای متقیان(ع) ومضامین آیات قرآن

ومشاهده تمام کائنات حیات هرموجودی درشعاع کارو کوشش اوست که اگر

بی کارباشد مساوی با مردگان است واگرکارکند مانند زندگان زنده شناخته

میشود. ازاین حدیث شریف چند اصل اساسی قابل استخراج است که رعایت آن اصول حیات بخش جامعه بشریت می باشد:

1- اصل علم 2- اصل عمل 3- اصل هدف

درمعرفی اصل علم میفرماید که حیات انسان به علم است معنای این اصل روشن و غیرقابل انکاراست زیرا درمیان همه موجودات فقط انسان است که به رهبری علم فعالیت میکند, تمامی کائنات روی غریزه وطبیعت ذاتی خود

فعالیت میکنند. یک عامل طبیعی واقتضای ذاتی که به مشیت خدادرآنها بوجود آمده آنها را به کاروکوشش وادارمیکند. همه کائنات کارمیکنند وآگاهی به کارخود ندارند. زمین وستارگان به عامل جاذبه ونباتات به عامل جذب ودفع وحیوانات به عامل غریزه وعاطفه, دراین میان فقط انسان است که به دلیل علم به کارخود راهنمایی میشود اگرعلم ودانش ازانسان گرفته شود کاروفعالیت او به صفر برمیگردد, غریزه و طبیعت قدرت ندارد او را به کاروفعالیت وادارد لذا انسانهای جاهل به دلیل جهل ونادانی ازکارگریزان

ویا درکارخود متوقفند. دراصل دوم روشن شد که حیات علم بوسیله عمل است اگربه علمی عمل نشود وجود آن قابل نمود ونمایش نیست مانند نسخه

طبیب که فقط درعمل اثرخود را ظاهرمیسازد. درقدیم گفته اند که عالم بی عمل مانند درخت بی ثمراست.

اصل سوم : هدف انسان درکاروکوشش:

دراین حدیث شریف مولاعلی(ع) سه اصل را بیان میکند که هرکدام ازاین سه اصل منشا حیات اصل اول است.

اصل اول اصل وجود علم است و اصل دوم اصل کاروفعالیت وحیات دانش

بوسیله کاروفعالیت است واصل سوم اصل هدف وحیات کاروکوشش بوسیله

اصلاح هدف است. دراین حدیث شریف ازهدف انسان تعبیربه اخلاص شده

است خلوص واخلاص به معنای پاک بودن ومنزه بودن هدف است, ازهر

عیب ونقصی که مایه رذالت و ضلالت انسان میشود .

درباره تعریف هدف همین قدرکافی است که بگوییم هدف درراه تکامل بجای مقصد است وانسان درحرکت بسوی هدف مانند مسافروکاروکوشش انسان مانند حرکت بسوی مقصد است همانطورکه بدون تعیین مقصد امکان مسافرت نیست وهرمسافری بعد از تعیین مقصد سفرخود را شروع میکند بدون تعیین هدف هم کاروکوشش برای انسان ممکن نیست زیرا انسان به هرکاری مشغول میشود ازاو می پرسندکه کارخود را به چه منظوری شروع

کرده ای وازکاروکوشش خود چه هدفی دارد.

هدف درتعریف دیگربه معنای علت غایی و نتیجه نهایی ازکاروکوشش است

چنانکه خانه را میسازند برای سکونت وماشین را میسازند برای سواری ومسافرت. مولای متقیان امیرالمومنین(ع) دراین حدیث شریف سعی دارند که هرچه بهتروعالی ترهدف انسان کارگروفعال را تعیین کند تا مبادا با درنظرگرفتن هدفهای پست وکوچک ارزش کارانسان کم شود ویا بکلی ازبین برود زیراهدفها مانند دهات وشهرهایی هستند که مسافربسوی آن سفر

میکند بزرگ وکوچک دارد. گاهی مسافرتصمیم دارد به ده کوچکی سفرکند

وگاهی تصمیم دارد به ده بزرگتری ویا شهربزرگتری ویا تصمیم دارد به مملکت پیشرفته ای سفرکند.

بدیهی است شهری که مسافربسوی آن سفرمیکند هرچه بزرگتروبابرکت تر

باشد مسافردرآن شهرازمنافع بیشتربرخوردارمیشود.هدف انسان کارگرمانند همان شهرها و دهات توی راه بزرگ و کوچک میشود تا انسان بتواند خود

را به آخرین هدف برساند. آخرین هدف انسان فعال وخدمتگزاربه جامعه بشریت شهربا برکتی است که درآن شهررقم رنج ومشقت انسان به صفرمیرسد ورقم موفقیت وبرخورداری او ازنعمتهای خداوندمتعال تا بینهایت بالا میرود.آخرین هدف درقرآن به عنوان حرم امن و امان و به عنوان شهربا برکت شناخته شده است که خداوند درسوره سبا میفرماید:

من بین شما مردم وآن شهربا برکت درطریق کارو کوشش شهرها و دهات کوچکترقرارداده ام بکوشید هرچه زودترخود را به آن شهربابرکت برسانید.

امام سوم(ع) دربیان ارزش کارانسان میفرماید:

ای انسان هرچیزی درعالم به مال وثروت قیمت گذاری میشود گوسفندان وحیوانات ومتاع تجاری با پول قیمت گذاری میشود اما ارزش تو ای انسان ازمال و ثروت بالاتراست تو دربرابرهرقدمی که برمیداری وهرعملی که انجام میدهی قسمتی ازنیروی وجود خود را مصرف میکنی درواقع کمی جان خود را ازدست میدهی. تو ای انسان باید بدانی که ارزش کارتووجان

تو بهشت است مبادا درمعامله گول بخوری وجان خود را به بهای اندک ازدست بدهی. دراین حدیث امام سوم اصراردارد که هدف انسانها درکارو

کوشش وخدمت اجتماعی باید خدا وزندگی آخرت باشد.

هدفهایی که مردم میتوانند درزندگی داشته باشند برسه قسم است که ارزش کارانسانها هم برمبنای همین هدفهایی است که میتوانند درزندگی داشته باشند

مولاامیرالمومنین(ع) میفرمایند:

ارزش کاروارزش وجود هرانسانی همان است که دوست داشته وبدنبال آن رفته است. هدفهای سه گانه عبارتست از:

1- هدف مادی 2- هدف انسانی 3- هدف معنوی(الهی)

هدفهای مادی به معنای این است که انسان درزندگی فقط طالب مال وثروت باشد, ذوق وشوقش به همین باشد که درزندگی خود ثروت کم یا زیادی بدست آورده صبح تا شب فقط بدنبال مال و ثروت است وبرای انسانها ارزش قائل نیست. مال و ثروت مردم را ازخود مردم بیشتردوست دارد.

به هرکس که سلام کند یا به زیارت او برود ویا نسبت به او اظهارمحبت و علاقه کند هدفش ازاین سلام و محبت ها فقط استفاده ازمال انسان است .

انسانها را به خاطره بهره برداری واستفاده ازآنها دوست دارد نه به خاطر

انسانیت آنها. زن می گیرد به خاطرثروت ویا زیبایی وبهره برداری اززن,

فرزند تولید میکند ومی پروراند بخاطراینکه این فرزندان درآینده منشا تولید

مال وثروت باشند. برادرانی دارد ودوستانی پیدا میکند که همه این دوستان و برادران ویا زن وفرزند درمرحله دوم موردعلاقه او هستند درمرحله اول مال فرزند را میخواهند نه خود فرزند را. درمقام فداکاری ازفرزند خود میگذرند ازمال فرزند نمی گذرند. فرزند خود را بواسطه طمعی که به مال او دارد ازخود می رماند ولی به فرزند خود مال وثروتی نمیدهد که محبت اورا جلب کند. چنین انسانی درپایان عمرثروت زیادی بدست آورده ولیکن درمیان انسانها محبوبیت ندارد وهیچ کس اورا دوست ندارد.

او درمیان شهرها وانسانها و مملکتها غریب است. اگرکسی هم به او سلام بدهد روی محبت به خود او نیست یک سلامی است روی ریا وتملق بخاطر

انتظاری که ازمال او دارد. چنین انسانی اگردرمحیطی قرارگیرد که فاقد مال و ثروت شود ازمحبت هیچ انسانی نمی تواند برخوردارشود همه مردم اورا رها میکنند وکنارمیروند وچه بسا اگربه مردم ستم کرده باشد حق آنها را برای جمع آوری مال و ثروت ذخیره کرده باشد درروزگارفقروتنهایی اکثریت مردم و بلکه همه مردم براو غضبناک وخشمناک میشوند واگر

بتوانند ازاو انتقام میگیرند. چنین انسانی که هدف او درزندگی فقط مال و ثروت است نه جلب محبت, درزندگی آخرتی خود دریک زندانی قرار

می گیرد که او ازهمه انسانها وحشت دارد وفرارمیکند مردم نیزازاو وحشت

دارند و ازاو فرارمیکنند.خداوند متعال اززندان آخرتی یک چنین انسانهایی تعریف به سجّین میکند. سجّین مبالغه درکلمه سجن است یعنی درتنگنای دوزخ زندانها ومخصوصا خداوند این کلمه را درسوره مطففین آورده , درآن سوره ای که مربوط به کم فروشان وکاهندگان حقوق بشراست خداوند دراین سوره انسانهایی را معرفی میکند که مانند یک صیاد درکمین انسانهای دیگرقرارگرفته اند تا اگربتوانند ازغفلت او استفاده نموده و حق اورا ضایع کنند وبرثروت خود بیفزایند.

مطفّف انسانی است که درمقام رعایت حقوق مردم ازآن میزانی که مردم براو حق دارند حق آنها را کمترادا میکند.

معلم است کم درس میدهد. راهنماست ازراهنمایی مضایقه میکند. دکتراست ازمعاینه ومعالجه آن قدری که مریض براو حق دارد میزند وکمتراورا معاینه ومعالجه میکند. قاضی دادگستری است ازآن میزانی که مردم حق عدل وامنیت دارند مضایقه میکند و کمتربه حق آنها میرسد.

بطورکلی هرانسانی که برای حفظ منافع خود یا جلب منافع دیگران بسوی

خود, حق آنها را ضایع کند, به میزانی که ازمردم انتظاردارد حق اورا رعایت کنند حق آنها را رعایت نمی کند یک چنین انسانی مطفف است که خداوند دراین سوره شریفه میفرماید: وای برمطففین یعنی کسانی که حقوق خود را ازمردم زیادترمی گیرند وکمتربه آنها برمی گردانند.

اینها انسانهای مادی هستند که زندگی را فقط به خاطرمال وثروت وجلب منافع دوست دارند. مردم را دوست نمی دارند, مال مردم را دوست دارند درتعریف دیگرانسان متمدن نیستند بلکه انسان وحشی هستند زیرا وحشی به انسانی گفته میشود که میخواهد مردم را صید کند وآنها را طعمه خود قرار

دهد. آنها مردم را آنچنان دوست دارند که گرگان ودرندگان گوسفندان را دوست دارند.گرگ برّه را خیلی دوست دارد اورا بغل میکند وفرارمیکند ولیکن گوشت آن حیوان را دوست دارد که میخواهد آن حیوان را لقمه خود قراردهد. انسانی که مردم را بخاطرخود دوست دارد متمدن وانسانی که مردم را بخاطرلقمه آنها وجلب مال آنها دوست دارد به مال انسانها طمع بسته است وحشی است همین است تفسیرواقعی انسان وحشی ومتمدن واما هدف دوم: جلب محبت انسانها وبرخورداری ازانس وحشر(آشنایی) با انسانها. مولاعلی (ع) درقسمت دیگری ازبیانات خود میفرماید:

"عجزالانسان من عجزعن اکتساب الاخوان وعجزمنه من لنا اطفربواحدمنه ترکه" یعنی عاجزترین مردم درکاسبی کسی است که درتهیه یک دوست وبرادرناتوان باشد یعنی عمرخود را به آخرمیرساند, مال و ثروت زیاد بدست می آورد ولیکن برادرودوستی ندارد وازاو عاجزترکسی است که دوستان وبرادران خود را بخاطرمال و ثروت ازدست میدهد.یعنی به دوست وبرادرخود خیانت میکند ویا اینکه به مال و ثروت او طمع می بندد ودرنتیجه مال او را به جیب میزند واورا ازخود میرنجاند .

این حدیث شریف که ازکلمات قصارمولاست ما را به این حقیقت توجه میدهد که باید هدف انسان درزندگی جلب محبت انسان باشد نه مال وثروت زیرا

اگردوستی انسان را به دست آوردی واورا درشماربرادران ودوستان خود قراردادی می توانی ازمال وثروت آنها بهره مند شوی.

هدف محبت انسان بزرگترین نعمت است وبازامام ششم (ع) درباره کمک به

برادران دینی و خدمت به آنها برای رفع نیازآنها می فرمایند:

وقتی برادردینی تو به تو پناهنده میشود وبه خدمت تو نیازدارد بدان که نعمت بزرگی به تو روی آورده است ازاینکه حاجت اورا برمی آوری و

محبت او را به خود جلب می کنی ولیکن اگردراینجا ناراحت شدی واز

خدمت ورفع نیازاو مضایقه کردی او را ازخود رنجانیدی وازمحبت او محروم شدی مشاهده می کنیم که درتاریخ اسلام مسلمانان معاصرپیغمبر یک

روز تصمیم گرفتند که به پاداش خدمات پیغمبرومزد رسالت او پولی تهیه کنند ودراختیارآن حضرت بگذارند رسول خدا ازاین پیشنهاد ناراحت شد که

خدمات ارزنده اورا به پول قیمت گذاری کرده اند. درجواب آن مردم که پرسیده بودند حق رسالت شما چیست فرمودند: مودت ودوستی . من بخاطر

انسان دوستی به شما خدمت کرده ام پاداش من مودت ومحبت شماست نه مال وثروت. دوست دارم روزی که وارد بهشت میشوم همه شما همراه من باشید ازرنج ومشقت شما ومحرومیت شما بسیارناراحتم بهتراین است که همه باهم همکاری کنیم وازطریق اطاعت خدا برای خود آسایش بوجود آوریم ازاین قبیل آیات واحادیث زیاد است که ضمن آنها به خدمتگزاران

بشردستورمیدهد که هدف شما ازخدمت, جلب محبت باشد.

اگرشما درشهرومملکتی زندگی کنید که تمام مردم شما را دوست دارند وشما هم آنهارا دوست دارید مانند برادران وپدروفرزندان زندگی می کنید وازانس و آشنایی با یکدیگرلذت می برید یک چنین نعمت ومحبتی برای شما به مراتب بیشترارزش دارد ازاینکه ثروتمند باشید ولیکن ازمحبت انسانها محروم باشید بنابراین فقروناداری همراه دوستی انسانها بهترازمال وثروت همراه دشمنی آنهاست. پس کسی که به انسانها خدمت میکند وهدفش ازخدمت

جلب محبت آنهاست به مراتب خوشبخت تراست ازکسی که به انسانها خدمت میکند وهدفش مال وثروت انسانهاست.

هدف سوم جلب رضای خدا:

جلب رضای خدا به معنای اخلاص است که مولا(ع) درخطبه توحیدی خودش می فرماید: کمال توحید وکمال معرفت خدا به این است که انسان در

اعمال واقوال خود هدفی بجزرضای خدا نداشته باشد وبازمشاهده میکنیم که

خداوند دربسیاری ازآیات قرآن کلمه اخلاص را یادآوری فرموده ومخصوصا تذکرداده است که مردم دین خود را برای خدا خالص گردانند و

فرموده هرپیغمبری که به نبوت مبعوث شد کلمه اخلاص را درسرلوحه دعوت خودش قرارداد وخداوند با او عهد بست که دردعوت خود هدفی بجز

جلب رضای خدا نداشته باشد, به خدای خود متکی باشد, دراستخدام خداوند

متعال قرارگیرد و دست نشانده دولتها و قدرتها نباشد.

کلمه اخلاص به معنی حقیقی وبه معنی واقعی این است که انسان ازهدف خود غیرخدا را دورکند فقط نظرش خدا باشد.

خدا یعنی خالق ممکنات وفرمانده کائنات, خدا یعنی سلطان ازلی وابدی, آن قدرت نامتناهی که ما وهمه کائنات را آفریده است .

منظورازجلب رضای خدا این است که انسان درخدمات اجتماعی وکاروکوشش شبانه روزی هدف خدا را به کرسی بنشاند ونظرخدا را در

زندگی مردم زنده نماید, یعنی فکرکند ببیند که خداوند ازخلقت ما و کارما

چه میخواهد وما خودمان ازخلقت خود وکارخود چه می خواهیم, دراین موقع

خواسته خدا را برخواسته خود مقدم بدارد وخواهش خود را دربرابرخواهش خدا لغو کند, زیرا آنچه ما برای خود و جامعه خود میخواهیم کوچک است و آنچه خدا برای ما وجامعه ما میخواهد بزرگ است .

انسانها درقیاس با خداوند متعال مانند کودکان 2-3 ساله با پدردانشمند خود هستند. پدردانشمند عظیم الشان برای فرزندان خود یک زندگی ایده آل که صددرصد مجهزبه تمام وسایل است میخواهد, فرزندان خود را برای آن زندگی بزرگ آماده میکنند ولیکن کودکان برای خود رقمهای کوچکی مانند

بازی و اسباب بازی دوست دارند که اگرتهیه وسایل زندگی به نظرکودکان

واگذارشود یک بازی و اسباب بازی بیشترنیست واگراین انتخاب به پدر

دانشمند بزرگوارواگذارشود او برای فرزندان خود یک زندگی مجلل ومجهز

به تمام وسایل دوست دارد وفرزندان خود را برای آن زندگی آماده میکند.

دنیا و مادیات دنیا و آنچه ما برای خود می خواهیم همان بازی واسباب بازی

بیشترنیست ولیکن خداوندمتعال آنچه برای ما می خواهد دانش کامل وقدرت

کامل وبرکناری ازتمام آفات وحوادث ضمن برخورداری ازهمه نعمتها ولذتها می باشد که رسیدن به یک چنین هدف بزرگی درصورتی ممکن است

که ما انسانها به کاروکوشش وخدمت به انسانها مشغول شویم وپیدایش نتایج را به خداوندمتعال واگذارکنیم.

دراین واگذاری وهدف بزرگ خداوند موجبات پیدایش یک زندگی مجلل ومجهزبنام بهشت میسازد وما را ازنعمتهای نامتناهی برخوردارمیکند.

براساس هدفهای سه گانه بالا انسانها درخدمات اجتماعی خود به سه قسمت

تقسیم میشوند که می توانیم آن سه قسمت را بنام مأمورومسئول ومولا معرفی

کنیم , یعنی عده ای ازانسانها درکاروکوشش وخدمات اجتماعی مأمورهستند

ولیکن مسئول نیستند وخود را مسئول خدمت نمی دانند, دسته دوم خود را

مأمورومسئول میدانند ودسته سوم درمقام یک مولا وولایت الهی قرار

میگیرند, که بهترین افراد درخدمات اجتماعی دسته سوم هستند .

حالا درتوضیح اقسام سه گانه بالا میگوییم:

مأمورهمان افراد مزدورهستند که هدفشان درخدمات اجتماعی فقط جلب مال وثروت است. آنها خود وکارخود را به پول قیمت گذاری میکنند ودرواقع خود را به پول می فروشند. اگرکارشان برای جامعه نافع ترباشد دربرابرآن پول بیشتری انتظاردارند وبا صاحب کارقرارداد دیگری می بندند واگرمنافع تولیدی کارآنها کمترباشد پول کمتر میگیرند.

ملاک بالا رفتن وپایین رفتن مقام آنها وکارآنها فقط پول وثروت است مانند

عطاری وبقالی که خواروبارمی فروشد ودربرابریک گرم خواروبار پول

بیشتری میگیرد ودربرابریک گرم کمتر, پول کمتری می گیرد.

آنها نیز خود را دریک کفه ترازو میگذارند وپول و ثروتی که دربرابرکار میگیرند کفه دیگر, دربرابرپول بیشترکاربهترانجام میدهند ودربرابرپول کمترکار کمترانجام میدهند.

دراینجا اگردست دقت کنیم آنها فقط مأمورپول وثروتند نه مأموردولت ونه

مأمورخدا وانسانیت . آنها مصداق کامل فرمایش حضرت رسول(ص) هستند که درقسمتی ازبیانات خود به پسرعمّش علی(ع) خطاب کردند

"یا علی اکمال یعسوب الظلمة وانت یعسوب المومنین"

یعنی ای علی بدان که مال وثروت برستمکاران حاکمیت دارد و ستمکاران

مأمورمال وثروت هستند اما تویا علی براهل ایمان وتقوی حاکمیت پیدا میکنی واهل ایمان مأموراطاعت توهستند.

یعسوب نام ملکه زنبورعسل است, مشاهده میکنیم که درکندوی زنبورعسل

برای چندین هزارزنبورفقط یک ملکه وجود دارد که همه زنبوران ازآن ملکه اطاعت میکنند, به هرجا پروازمیکند زنبوران بدنبال او پروازمیکنند,

درهرجا که بنشیند زنبوران همراه او می نشینند,پس ملکه زنبوران برهمه

آنها حاکمیت دارد. دراینجا رسول خدا(ص) میفرماید که مال و ثروت برای

ستمکاران وگنهکاران مانند همان ملکه زنبوران است, هیچ کس حاکمیت برستمکاران ندارد بجزمال وثروت , نه سلطان میشناسد ونه دولت ونه مملکت ونه قانون و انسانیت.

ازهرجا مال وثروت پیدا میشود به همان جا جلب میشوند.

پول درنظرآنها ازانسانها بیشترمی ارزد, انسان را فدای پول میکنند نه پول

را فدای انسان. وقتی امردایرمیشود که به مملکت ویا دولت خدمت کنند وپول کمتردریافت نمایند یا به دولت ومملکت خیانت کنند پول بیشتربه جیب بزنند مشاهده میکنیم که دراینجا خیانت به دولت ومملکت درنظرآنها

ازخدمت محبوب تراست.

به همین مناسبت تمامی قوانین ومقررات ومقامهای دولتی ومذهبی ومملکتی درنظرآنها فقط پول است و ثروت. به محض اینکه فرمان پول وثروت به آنها میرسد خود را برای پذیرایی وخدمت به آنها آماده میکند.

مشاهده میکنیم که تمامی قوانین ومقدسات را رها میکنند وبسوی مال وثروت میروند. برای نمونه یک طبیب مزدورویا مسئول را مثال میزنیم

که این دونفرطبیب درحالی که مأمورپول و ثروتند چطورخدمت میکنند ودرحالی که مسئول معالجه وبهداشت مردم هستند به چه شکلی خدمت میکنند. طبیب مزدورومأمورپول, مریض راازنظرمال و ثروتی که میتواند

به وسیله او بدست آورد تحت نظرومراقبت قرارمیدهد.

مریض ثروتمند برای یک چنین طبیبی خیلی بهتروبیشترازمریض ناداراو

ارزش دارد. ازمریض ثروتمند استقبال میکند وبا ذوق وشوق به معالجه او

می پردازد زیرا میداند دربرابرهرقدمی که برمیدارد ویا قلمی که روی کاغذ بکارمیبرد وبرای او نسخه می نویسد رقم بیشتری ازمال و ثروت او را استفاده میکند, دراینجا هرچه بیشتردقت میکند وبا مراقبت کامل به معالجه او مشغول میشود درحالی که اگرهمین طبیب با یک مریض نادار

وفقیری روبرو شود که ازشدت درد ومرض می نالد ومشرف به مرگ شده

است با بی اعتنایی وبی مهری طبیب روبرو میشود, چنین مریضی را از

خود دور میکند وبه معالجه او اقدام نمی نماید, به مریض می فهماند که چون تو مال وثروت نداری حق حیات نداری بهتراین است که بمیری زیرا

تو فقیری وانسان کسی است که مال وثروت دارد ومی تواند حق معالجه

طبیب را وسایرمسئولین را بپردازد, چون تو قدرت نداری حق معالجه را

بپردازی پس حق حیات نداری .

دربرابرچنین افرادی انسانها ازمقام شخصیت به مقام شیئیّت تنزّل پیدا میکنند. اشخاص دربرابراینها بجای اشیا شناخته میشوند .

دربرابریک چنین افراد مزدوری همان داستان برادران یوسف درفروش

برادربزرگوارخود ویا همان داستان برده فروش قدیم زنده میشود که آنها

برادربزرگوارخود یوسف را که دربالاترین درجه انسانیت قرارگرفته بود

به نازل ترین درجه حیوانیت تنزل دادند واو را مانند یک برّه ویا بزغاله به

چند درهم فروختند. بردگان قدیم وداستان برده فروشی هم ازهمین جا بوجود آمد که مزدوران ومأموران, پول وثروت انسانها را ازمقام انسانیت

وشخصیت انسانی به مقام حیوانیت تنزل دادند و آنها را مانند حیوانات درخیابان وبازارفروختند. انسانها دربرابرمأموران مزدورفقط ارزش پولی

ومالی دارند. یک دانشمند دانا وتوانا برای آنها دربرابرهرساعت کاری مثلا پانصد تومان ارزش پیدا میکند ویک کارگرساده دربرابرهرساعت کاری مثلا پنج تومان ارزش پیدا میکند, پس آنها مهندس دانشمند را پانصد

تومان و کارگرساده را پنج تومان خریداری میکنند.

قسمت دوم انسانهای مسئول هستند:

انسانهای مسئول اسم مفعول ازکلمه سئوال به معنای پرسش است.

کلمه سئوال اگرچه درفارسی به معنای پرسش است ولیکن درعربی ودر

اصطلاح قرآن به معنای پرسش هایی است که بدنباله آن حاکمیت ویا محکومیت بوجود میآید که آن حاکمیت ومحکومیت هم مربوط به وظایف

الهی ویا انسانی است که به هرفردی ازافراد بشرواگذارشده است که اگرآن

وظایف را انجام دادند درنهایت درجه ترقی وتکامل قرارمیگیرند واگرآن

وظایف را ترک کردند دردرجات پست ونازل واقع میشوند.

خداوندتبارک وتعالی درطبیعت وخلقت هرانسانی مسئولیت قرارداده است

حکم فطری ووجدانی هرانسانی همین است که به انسانهای دیگرخدمت کند

پرورش وموفقیت خود را درپرورش و موفقیت دیگران بداند, نقص وعقب افتادگی مردم را مربوط به خود بشناسد همچنین ترقی و جلو افتادگی مردم را هم مربوط به خود بداند. فکرخودگرایی ومنیت ازاو برداشته شود وفکر

مایی وجامعه گرایی دراو بوجود آمده باشد. فقرمردم را فقرخود وغنای آنها

را غنای خود بداند, خود مردم را مانند قافله ای بشناسد که بسوی تمدن وتکامل پیش میروند جلوافتادگان وظیفه دارند که به عقب افتادگان کمک کنند وهمه با هم دریک زمان به دروازه تمدن بزرگ که درقرآن به عنوان

شهرپربرکت وشهرامن وامان ویا مدینه فاضله شناخته شده است برسند.

انسان مسئول انسانی است که خود را مأموروجدان وانسانیت میداند, او خود را موظف میشمارد به انسان خدمت کند, انسانی که درفکراونوع انسان است نه فرد انسان.

نوع انسان یک حقیقت ومعنای جامع کلی است که به تمام افراد بشراز

گذشتگان وآیندگان تطبیق میشود. کسی که هدفش درخدمات اجتماعی نوع

انسان وخدمت به جامعه انسانی باشد همه انسانها ازنظراو ودرنظراو یکسان هستند که خود هم یکی ازهمان افراد نوع انسان وجامعه انسانیت

شناخته میشود.

دین مقدس اسلام درایجاد حس مسئولیت دروجود انسانها یک دستورجامع

کلی داده که با رعایت آن میشود گفت که هرانسانی وظیفه انسانی خود را

نسبت به تمام افراد بشرانجام داده است وازحقوق همه انسانها تبرئه شده است, آن دستورجامع کلی که درسرلوحه کتاب آدم وحوا قرارگرفت این کلمه بود که خداوند به آدم فرمود: بعد ازوظیفه خداشناسی, وظیفه تو درباره انسانهایی است که مثل ومانند تو هستند, این است که آنچه را برای

خود دوست میداری برای دیگران دوست بداری وآنچه برای دیگران دشمن

میداری برای خود دشمن بداری.

آنگاه که میخواهی درباره مردم قضاوت کنی ازخود انصاف بدهی وخودت را جای انسانی قراردهی که میخواهی برای او کارکنی ویا به او کمک نمایی ویا درباره او قضاوت نمایی, همان رفتاری که دوست داری درباره تو انجام دهند درباره دیگران انجام بده وبه همان شکلی که دوست داری مردم برای تو باشند تو برای آنها باش .

این یک دستورجامع کلی است که درهرانسانی حس مسئولیت ووظیفه شناسی انتقال میدهد زیرا مثلا یک کارگرساده که برای انجام کاری استخدام میشود درانجام کاردیگران آنچنان کوشا است وکارخود را با دقت

انجام میدهد وکارگری که به عنوان مزدورکارمیکند وهدفش ازکارفقط همان مزدی است که درآخرشب میگیرد خود را مسئول دقت و کوشش در

انجام کاردیگران نمیداند وشاید هم فکرکند اگرنیروی بدنی خود را برای

گرفتن مزدی که با صاحب کارقرارگذاشته است مصرف کند متضرر

میشود. او فکرمیکند که مسئولیت کارمربوط به اونیست بلکه مزدکار

مربوط به اوست به همین مناسبت درانجام کارکسل و تنبل میشود .

ولیکن اگردرهمین کارگرحس انصاف ومسئولیت بوجود آید وخود را جای

صاحب کارببیند وبداند که محصول کاراگرچه ظاهرا به صاحب کاربر

می گردد ولیکن درواقع به خود او برمیگردد زیراخود را مأمورخدمت به

انسانها میداند خود او وصاحب کاردونفرازآن انسانها هستند که اگرکار

ناقص واقع شود ضررش به هردونفرآنها برمیگردد واگرکامل واقع شود

نفعش مربوط به هردونفرآنهاست, دراین فکربین کارمربوط به خود وکار

مربوط به دیگران فرق نمی گذارد.انسان مسئول کسی است که خود را مسئول صحت وسقم کاری میداند که مربوط به اوست یعنی او یقین دارد که اگروظیفه خود را صحیح وکامل انجام دهد زندگی او صحیح وکامل خواهد

بود واگروظایف خود را ناقص ونادرست بگذارد وزندگی خود او ناقص ونادرست خواهد بود. انسان مسئول نفع دیگران را نفع خود وضرردیگران را ضررخود میداند. مصداق کامل همان شعرسعدی شیرازی می باشد که:

بنی آدم اعضای یکدیگرند که درآفرینش زیک گوهرند

چوعضوی بدرد آورد روزگار دگرعضوها را نماند قرار

توکز محنت دیگران بی غمی نشاید که نامت نهند آدمی

دربرهان فلسفه درمعرفی فرد ونوع گفتگوهایی به میان آمده که ایراد آن

گفتگوها دراین بحث خالی ازفایده نیست.

خلاصه بحث های فلسفه درباره فرد ونوع, این است که آیا افراد اجزاء نوعند که ازمجموعه آنها نوع بوجود میآید مانند یدکی های ماشین واجزاء

طیاره وسیاره که ازاجتماع همان اجزاء فردی بنام ماشین ویا طیاره ساخته

میشود, اگرافراد نوع را اجزاء نوع بشناسیم همه افراد بشرهرکدام مانند اجزاء ویدکی های ماشین هستند که ازاجتماع آنها نوع انسان بوجود میآید.

پس ازآنکه نوع ساخته شد همه ثوابها وعقابها وخیروشرونفع وضرر

مربوط به نوع میشود که ازاجتماع افراد بوجود می آید.

آیا نوع مجموعه ای ازاین اجزاء وافراد است که به جای افراد جزء اند ونوع بجای کل اجزاء ویا اینکه افراد هرکدام به تنهایی نوعند.

افراد هرکدام کل هستند وکل هرکدام جزء اند بطوریکه پیدایش نوع انسان احتیاج به تعداد افراد ندارد وهرفردی بجای خود نوع انسان است وهرنوعی بجای خود فرد انسان بشمارمیرود.

مقایسه افراد بشربا نوع انسان مانند اجزاء یک ماشین نسبت به ماشین نیست بلکه مقایسه افراد بشربا نوع انسان مانند قیاس صفات خدا نسبت به خود خدا یا مانند صفات یک فردکامل ازیک نوع ویا یک جنس بشمار

میرود. می گویید صفات خدا عین ذات خداست,علم وقدرت وشنوایی و بینایی خدا تمام وجودخدا میباشد. افراد نوع انسان درقیاس با نوع انسان مانند قیاس فردکامل است یعنی اگرازنوع انسان بجزیک نفردرعالم نبود و

به دلیل همان یک نفرنوع انسان بود وهمان یک نفرازیک نوع کامل انسان کمترنبود یعنی هرفرد انسان تمام انسان است نه اینکه جزیی ازانسان باشد.

آخرین رأی فلاسفه درباره ارزش افراد انسان ونوع انسان همین است که

می گویند هرفردی ازافراد نوع انسان نوع کامل انسان است.

نوعیت انسان مربوط به کمی ویا زیادی افراد انسان نیست یعنی هرفردی ازافراد بشر ارزش تمام افراد روی زمین را دارد, اگرکسی یک نفرانسان را بکشد مثل این است که تمام انسانها را کشته و اگربه یک نفرانسان خدمت کند او را زنده کند مثل این است که تمام افراد انسان را زنده نموده است. آیه قرآن هم همینطورقضاوت میکند, آنجا که میفرماید:

" من قتل نفسا فکانما قتل الناس جمیعا ومن احیا نفسا فکانما احیا الناس جمیعا " یعنی کسی که یک نفرانسان را بکشد مثل این است که تمام انسانها راکشته است وکسی که به یک نفرانسان خدمت کند واورا زنده کند مثل این است که تمام انسانها را زنده نموده است.

همین آیه شریفه همراه قضاوت صحیح دانشمندان علم و فلسفه برهانی است کامل براینکه هرانسانی تمام انسانهاست وبازهمه انسانها همین یک نفر

انسان هست به همین مناسبت درخدمات اجتماعی افردی که خود را مسئول

خدمت می دانند درخدمت ویا خیانت خود را بجای خود همه انسانها قرار

میدهند همانطورکه سعی دارند به خود خیانت نکنند به همه انسانها خیانت

نمی کنند وهمانطورکه سعی دارند به خود خدمت کنند به همه انسانها خدمت میکنند .

بنابراین افراد مسئول درخیرو شرویا نفع وضرری که می خواهند به مردم برسانند درهرشغل ومقامی که هستند خود را بجای مردم فرض میکنند آن

گاه اقدام به خدمت می نمایند.

براساس همین دوفرضیه ودو نوع قضاوت فلاسفه درباره فرد ونوع, افکار

اقتصادی وعدالت اجتماعی آنها هم باهم فرق میکند, کسانی که افراد نوع را بجای اجزای نوع می شناسند ومیگویند نوع یک حقیقتی است که ازاجتماع همه افراد واستهلاک اجزا بوجود می آید. آنها برای هرجامعه ای

یک فرد کاملی بنام ربّ النوع ویا خدای افراد ویا مجمع تمام اجزاء قائل میشوند که آن فرد را بنام سلطان یا امام وپیغمبرویا پیشوای مذهبی معرفی

میکنند ومیگویند همه افراد بایستی برای بقاء همان یک فرد وبرای ادامه حیات همان یک نفری که دررأس جامعه قرارگرفته فداکاری کنند, خود و

هرچه با خود دارند فدا کنند تا همان یک مظهرویا ربّ النوع به حال خود باقی باشد, عقیده دارند که افراد نوع درشعاع حیات ربّ النوع حق حیات دارند واگرموجودیت ربّ النوع آنها درمعرض خطرقرارگیرد همه افراد

بایستی جان ومال خود را فدا کنند تا آن یک نفربنام ربّ النوع ویا مظهر

افراد باقی بماند.

بنابراین فرضیه افراد نوع هرکدام به تنهایی وبه استقلال حق حیات ندارند

بلکه حیات آنها ضمنی وازطریق فداکاری بوجود میآید.

اگرامردایرشود بین فنای همان ربّ النوع وبقای همان افراد ویا فنای افراد وبقای همان ربّ النوع بایستی همه افراد فانی شوند تا اینکه همان یک مظهروربّ النوع به حال خود باقی باشد. پس با این فرض افراد نوع, اجزاء نوعند واجزاء بطوراستقلال حق حیات ندارند. منافع اقتصادی ویا

امنیت وعدالت اجتماعی دراولین مرتبه اختصاص به همان فرد پیدا میکند

ودرشعاع حیات آن یک فرد بقیه افراد حق استفاده وبهره برداری ازنعمتهای خدا وعدالت اجتماعی را دارند.

واما برپایه فرضیه دوم که افراد نوع هرکدام نوع مستقل هستند وهرانسانی به تنهایی انسان کامل است وبه تنهایی حق برخوداری ازنعمتهای خدا و عدالت اجتماعی را دارد با این حساب حقوق همه انسانها دربهره برداری ازمنابع طبیعت وعدالت اجتماعی مساوی است وارزش همه انسانها مساوی و برابریکدیگراست, پس اگرفرض شود که فقط شربت

آبی هست و صدنفریا بیشترانسان تشنه مشرف به مرگ وجود دارد که یکی هم ازآن صد نفرامام ویا پیغمبرویا ولیی ازاولیاء خداست این یک شربت آب بایستی برهمه آنها بطورمساوی قسمت شود وبه هیچ میزانی یک نفراز

آنها حق تقدم دربهره برداری ازآن یک شربت آب ندارد, هیچ کس حق ندارد که بگوید من ازدیگران اولی هستم به باقی ماندن وزندگی کردن,

ودیگران بایستی برای بقاء من تلاش و فداکاری کنند, آنها نابود شوند تا من زنده بمانم زیرا همه آنها انسانند وهمه انسانها درنزد خدا یکسان هستند, هر

کس صاحب علم وفضیلت بیشتری هست آن برتری مربوط به خود اوست که ازآنچه بیشترو زیادتردارد بهره برداری میکند و آن برتری به معنای این نیست که دیگران بایستی نابود شوند واو تنها زندگی کند زیرا همه انسانها انسانند وهیچ کس درانسانیت ازافراد دیگربرتروبالاترنیست .

اکنون مراجعه می کنیم به اخلاق پیامبران وقضاوت امامها واولیاء خدا

تا ببینیم آیا آنها به دلیل برتری مقام ومرتبه حق استفاده وبهره برداری بیشتربه خود داده اند یا نه؟

البته باید دراین جا اضافه کنیم که فداکاری افراد برای حفظ نوع ویا فرد اصلح غیرازاستحقاق حیات بیشترومنافع زیادتراست, بهتراین است که فرد

غیراصلح فداکاری کند و فرد اصلح باقی بماند تا آن فرد اصلح بیشتروبهتر

مایه بقاء نوع باشد. فداکاری برای پیدایش منافع بیشترومصلحت زیادترغیر

ازتفاوت ارزش افراد نسبت به یکدیگراست. این بحث مربوط به تفاوت وجودی انسانها درانسانیت نه مربوط به تفاضل وتکامل قانون انّ اکرمکم

عندالله اتقاکم , ولی این قانون مربوط به این نیست که خون کسی ازدیگری رنگین ترباشد, حقوق همه افراد درشعاع انجام وظایف یکسان است.

ازقضاوت وروش مولای متقیان وائمه اطهار(ع) کشف میشود که اسلام هرانسانی را مظهرکامل نوع بشرمی شناسد وهمان ارزشی را که برای میلیونها نفرانسان قائل است برای یک نفرهم قائل می باشد.

دین مقدس اسلام بین افراد بشرازنظرانسانیت وانسان بودن تبعیض قائل نیست تا برپایه تبعیض, حقوق بعضی افراد را بربعضی دیگربچرباند و

برای هرانسانی برپایه انسانیت اوحق خاصی قائل شود, درهمان ابتدا به پیغمبراکرم(ص) دستورمیدهد که به مردم بگومن انسانی مثل شما ومانند

شما هستم فرقی که با شما دارم همین است که ازجانب خدا به من وحی میشود وخداوند دستورات خود را به من ابلاغ میکند.

قانون قصاص اسلام این طوراست که اگریک نفر, دیگری را بکشد در

برابرکشته میشود, اگرمرد زنی را بکشد به قصاص آن زن کشته میشود واگرزنی مردی را به قتل برساند دربرابرآن کشته میشود اگرده نفریا صد نفرمرد یک زن را به قتل برسانند تمام آن ده نفرو صدنفربه قصاص کشته

میشوند. اگرمیلیونها نفرانسان روی عمد وعناد بدون تقصیریک زن یا یک مرد را به قتل برسانند خون همه آنها هدرمیشود وصاحب خون آن زن ویا مرد مقتول حق دارد تمام انسانهایی که با هم همکاری کرده اند ودرخون آن یک نفرزن یا مرد شریک شده اند همه آنها را به قتل برساند.

ازاین کیفیت قصاص معلوم میشود که ارزش یک نفرانسان زن یا مرد با هزاران وبلکه میلیونها برابراست . اگریک نفرانسان جزء نوع بشربشمار

می رفت ویک نوع کامل نبود , جایزنبود که به قصاص یک نفرکه جزیی

ازجامعه است هزارها ومیلیونها نفرکشته شوند واگریک زن مثلا جزیی

ازافراد جامعه بود وبجای خود یک نوع کامل ویا یک انسان کامل نبود,

جایزنبود که بجای یک زن که جزء جامعه است هزارها ومیلیونها نفرمرد

قاتل کشته شوند زیرا درقانون قصاص مساوات شرط شده است.

اگرانسانی حیوانی را به قتل برساند به قصاص آن حیوان کشته نمیشود

زیراحیوان با انسان برابری نمیکند بلکه مأموربه پرداخت غرامت وقیمت آن حیوان میشود ویا اگرانسانی دست انسان دیگری را قطع کند دربرابر

قطع دست کشته نمیشود بلکه فقط دست او به قصاص قطع میگردد زیرا

دست یک انسان تمام انسان نیست بلکه جزیی ازبدن یک انسان است دربرابرجزء, کل را ازبین نمی برند برای اینکه بین جزء وکل مساوات وبرابری نیست ولی اگرهزاران انسان طفل نوزادی را یا پیرزن مشرف

به مرگی را بکشند همه آنها به قصاص آن نوزاد یا پیرزن کشته میشوند

زیرا همین یک انسان با میلیونها نفرانسان برابری دارد که خداوند میفرماید

" اگرکسی یک نفرزن یا مرد را به قتل برساند مثل این است که تمام افراد بشررا کشته است "

ازاین قضاوت درباره قصاص قاتل معلوم میشود که یک نفربا هزاران نفر

مساوی است وهزاران نفربریک نفربرتری ندارند, همین طوردرتقسیمات

عادلانه مولای متقیان آنجا که بیت المال را میان ارتش و مسلمانان قسمت میکند به همه آنها بطورمساوی می بخشد. بین خود که سلطان مسلمانان است وبین فرزندان خود که ولیعهد سلطان هستند وبین فرمانده کلّ قوا وآن

سربازضعیف گنگ وچلاق هیچ فرقی قائل نمیشود بلکه همه آنها را بطورمساوی حقوق میدهد. وقتی برآن حضرت ایراد میگیرند که چرا بین

انسانها فرق وتفاوتی قائل نمیشود جواب میدهد که من وفرزندان من وآن غلام سیاه حبشی وآن سربازتوانا وناتوان همه انسان هستیم, همه بندگان خدا وازیک خانواده می باشیم, نعمت خدا برای همه انسانها خلق شده وبایستی

بطورمساوی به همه آنها بخشیده شود. کدام انسان درانسان بودن بردیگری

می چربد که من حق او را بیشتربدهم واگریک نفرازشما صاحب شجاعت

ویا علم وفضیلت است برپایه فضیلت خود رهبری پیدا میکند وبجای پدر

دیگران شناخته میشود بنابراین ازقانون قصاص وروش عادلانه مولای

متقیان معلوم میشود که هریک ازافراد بشریک نوع کامل انسان هستند وهرکدام آنها نوع کاملند نه اینکه جزیی ازاجزاء نوع باشند.

قسم سوم ازخدمتگزاران بشریت را مولا ویا ولی می نامند که آنها برپایه

ولایت وعلم وحکمت به جامعه بشریت خدمت میکنند.

قسم اول مأمورمزدورکه عامل وادارکننده آنها مال وثروت است.

قسم دوم مأمورمسئول که عامل وادارکننده آنها به خدمت مردم, وظیفه شناسی وجلب محبت انسان است.

قسم سوم مأمورولی یا مولا که عامل وادارکننده آنها به خدمت ووظیفه شناسی, علم و حکمت وجلب رضایت ومحبت خدا وانسانها می باشد.

خدمت به مردم درشعاع ولایت الهی زنده ترین وبهترین خدمت ها بشمار

میرود کلمه مولا ازکلمه ولایت وولی ووالی مشتق شده است.

والی وولی انسانی را می گویند که دوره آموزش وپرورش خود را درمکتب خدا تحت تعلیم وتربیت الهی گذرانیده است, شاگرد مکتب خدا بوده وخدا به او علم وحکمت آموخته است. این را میدانیم که همانطورکه

انسانها مکتب دارند و شاگرد قبول میکنند ومی پرورانند, خداوند هم مکتب

دارد وشاگرد قبول میکند وبه آنها علم وحکمت می آموزد وآنها را پرورش

میدهد. پیغمبران که مطابق روایت های مذهبی شماره آنها به بیست وچهار

هزارنفررسیده است شاگردان مکتب خدا بوده اند.

هرپیغمبری درزمان خود ازطریق وحی و الهام وخود آگاهی دربیابان وصحرا همراه شغل چوپانی یا دهقانی ویا ده نشینی وبیابانگردی به مقام

نبوت رسیده است. هیچ پیغمبری درتاریخ درس و دانش خود را ازانسانها

فرانگرفته ودرمکتب انسانها درس نخوانده بلکه دربیابان وصحرا ودردامن

طبیعت چشم خود را بازکرده وازطریق تفکرومطالعه درمظاهرطبیعت در

حال احترام به مقام قدس الهی, فکرروشن وآگاهی کامل به حقایق وطبایع بدست آورده است . پیغمبرهرزمانی کامل ترین وعالم ترین انسان زمان خود بوده است, می شود گفت که فرضیه های اولیه علم ودانش و صنعت

را پیغمبران واولیاء خدا به مردم آموخته اند.

نوح پیغمبرهشت هزارسال پیش ازاین درزمانی که ازعلم وصنعت خبری نبوده ومردم با اسلحه های سنگین کارمی کرده اند درآن زمان نجّاری وآهنگری وکشتی سازی به مردم یاد داده است. اولین کشتی که درعالم ساخته شد کشتی نوح بوده که درآینده مردم کشتی سازی ومرکب سازی

یاد گرفته اند. دردوره های غارنشینی اولین انسانی که به مردم خانه سازی

یاد داده حضرت آدم بوده است که خانه کعبه را ساخته ودرآینده حضرت

ابراهیم آن را تکمیل نموده است. قوانین ومقررات اجتماعی واخلاقی وسیاسی پیغمبران درهرزمانی کاملترین قانونها بوده است که هرگزارزش

طبیعی وواقعی خود را ازدست نداده .

درزمان سلیمان ابن داوود صنایع ذوب مس وذوب آهن وشیشه سازی و

مجسمه سازی وامثال آن بوجود آمده که درآینده مبدأ علم وصنعت قرار

گرفته است.پیغمبرهرزمانی درقیاس مردم زمان, مانند پیغمبراسلام وکتاب

آسمانی او درقیاس با مسلمانان ودانشمندان زمان خود بوده است.

پیغمبراسلام به مکتب نرفته وقلم وکاغذ به دست نگرفته وخط ننوشته ونخوانده است فقط دردامن طبیعت ویا درقله کوهها با خدای طبیعت مربوط

شده ازطریق تربیت الهی وتعلیمات خدا بهترین خواننده و داننده ونویسنده شده است که علم و حکمت او برای همیشه پیشوای علوم ودانشها شده است

بنابراین پیغمبران که اولیاء خدا هستند علم و دانش خود را ازطریق ارتباط با خدا وتعلیمات الهی بدست می آورند روی همین مبنا کیفیت خدمت آنها با

سایرخدمتگزاران فرق دارد وازطریق خدمت آنها میشود هدف عالی آنها را کشف نمود واعتراف کرد که بهترین خدمتگزاران به جامعه بشریت هستند.

**خاصیت روانی پیغمبران درخدمت به جامعه بشریت:**

پیغمبران ازهمان طریقی که به خدای خود مربوط هستند درمکتب خدا از

طریق وحی والهام تربیت میشوند ازنظرپیشرفت دراین تربیت وازنظر

ارتباط با بندگان خدا به دوقسم اند :

پیغمبران تکامل یافته بجای پدرمردم وپیغمبران درجه دوم وسوم بجای برادرمردم شناخته شده اند.

خداوند متعال درکتاب خود پیغمبران را ازنظرارتباط با مردم به همین دوعنوان معرفی میکند.

درسوره لوط وهود میفرماید: ما بسوی قوم عاد وثمود برادرآنها هود وصالح را مأمورکردیم وبازپیغمبران درجه اول که به عنوان الوالعزم

شناخته شده اند ارتباط آنها را با مردم مانند ارتباط پدربا فرزندان معرفی میکند. درمعرفی پیغمبراسلام به مسلمانان وجامعه بشریت میگوید پیغمبری بسوی شما مبعوث کردم که ازجنس شما وازجان شما می باشد. یعنی با شما رابطه روحی و روانی دارد, هرآنچه شما را ناراحت میکند پیغمبرشما را هم ناراحت میکند وآنچه شما را آسایش

میدهد وبه شما لذت می بخشد پیغمبرشما را آسایش میدهد و لذت می بخشد. این را میدانیم که رابطه پدربا فرزندان رابطه جان با روان است ورابطه برادربا برادران رابطه تن وروان است.

مثلا اگرکودکی مریض گردد به همان میزان پدرکودک مریض, ازطریق رابطه روح وجانی که با فرزند خود دارد ناراحت میشود, تب فرزند به پدرهم سرایت میکند وشاید برادران وخواهران ازبیماری یکدیگربه اندازه پدرومادرناراحت نشوند ولی درعین حال آنچنان که برای خود فعالیت میکنند برای برادران وخواهران خود فداکاری میکنند وخود را مسئول حمایت ازبرادروخواهرمیدانند درهرصورت کسی که به درد ومرض مبتلا شده درخانواده ای زندگی میکند که پدرومادروبرادروخواهردارد حتما پدرومادروبرادروخواهران

برای نجات برادرمریض خود فعالیت میکنند وتا او را ازمرض وگرفتاری نجات ندهند آسایش وآرامش پیدا نمیکنند.

پیغمبران درغیاب مردم مانند پدرومادرویا برادروخواهرآنها هستند.

فقروبیماری مردم وعقب افتادگی مردم درتمامی مراحل زندگی آنها را رنج میدهد. قهرا برای پیدایش آسایش وآرامش روانی خود می کوشند که مردم را ازبیماری وگرفتاریهای دیگرنجات دهند.

دریکی ازآیات قرآن خداوند رنج روانی پیغمبراسلام را ازناراحتی و

گرفتاری مردم به این شرح گزارش میدهد ومیفرماید:

ای مردم بسوی شما پیغمبری فرستادم که ازجنس خود شماست, جان او

به جان شما مردم وابسته است,روی همین ارتباط روانی برای او خیلی

سخت است که شما را دررنج وزحمت گرفتاری وعقب افتادگی ببیند.

فقرشما اورا فقیرمیکند,مرض شما او را ناتوان میسازد.

این پیغمبربسیارحریص است برای این که شما را ازجهل ونادانی وناداری برهاند ومخصوصا نسبت به اهل ایمان بینهایت رأفت ومحبت دارد . شبانه روزمی کوشد که امت خود را به مقامی ازعلم ودانش وآسایش برساند ودربسیاری ازآیات دیگرخداوند به این پیغمبربزرگوار

میفرماید که تو ازفقرونادانی مردم آنقدررنج می بری که نزدیک است خود را به هلاکت برسانی . ازاین قبیل آیات وروایات خاصیت روانی

پیغمبران واولیاء خدا را گزارش میدهد که آنها پیش ازآن که به فکرخود باشند به فکرمردمند ودرتمام مدت عمرخود می کوشند که مردم راازطریق ایمان وعمل صالح به بهترین زندگی ها دردنیا وآخرت برسانند ومردم را ازراهی ببرند تا ازآن راه به ثروت ونعمت نامتناهی

خداوند متعال نایل گردانند زیرا آنها ازطریق تربیت الهی وازطریق وحی والهام آگاهی کامل به آینده بشردارند ومیدانند که رسیدن به یک زندگی ایده آل ویک زندگی بهشتی بجزازطریق ایمان وعمل صالح ممکن نیست. پیغمبران عقیده دارند که زندگی بهشتی وزندگی آخرت نتیجه کاروکوشش وهمکاری درست انسانها با یکدیگراست وعقیده دارند که زندگی دنیا مانند درختی است که باغبان می کارد وزندگی آخرت, آخرین ثمره این درخت است.

همانطورکه باغبان برای رسیدن به ثمره ومیوه مرغوب دردرختکاری

وآبیاری درخت فعالیت میکند انسانها نیزبرای رسیدن به زندگی بهشتی دردنیا بایستی با یکدیگرهمکاری وفعالیت داشته باشند تا کاروکوشش

وهمکاری آنها را به بهترین زندگی آخرتی بنام زندگی بهشت برساند.

اگردرزندگی دنیا غفلت کردند همکاری با یکدیگرنکردند وعمرخود را به تنبلی وکسالت گذرانیدند مانند دهقانی هستند که بدون کاشتن بذروجوو

گندم درانتظارمحصول می نشیند بااین حساب خدمتگزاران به جامعه بشریت یا مأمورمزدورند که هدفشان ازخدمت, جلب مال وثروت مردم است که این طایفه هرگزنمیتوانند ازظلم وستم وجنایت برکناربمانند ویا مأمورمسئول جامعه بشریت هستند که این طایفه یک درجه ازطایفه اول

بالاترهستند, هدفشان ازخدمت وفداکاری جلب محبت انسانها ووظیفه شناسی می باشد که این طایفه هم تا اندازه ای ممکن است به جامعه بشریت خدمت کنند وسطح زندگی و آبادی کشورها را بالا ببرند ممکن است که این طایفه هرجا باشند موجبات آسایش مردم را فراهم سازند

زیرا هدفشان ازکاروکوشش خدمت به بشریت است نه مال وثروت.

واما طایفه سوم انسانهای ایده آل بشرهستند که مانند پدرومادربرای همه افراد بشرفعالیت میکنند که آنها را به زندگی بهشتی برسانند .

بهترین انسانها پیغمبران واولیاء خدا می باشند .

درخاتمه بحث بهتراین است که خدمتگزاران به جامعه بشریت چند نکته

را مورد توجه قراردهند وآن را بعنوان اصل اساسی غیرقابل نقض بشناسند.

اول: زندگی انسان دردنیا ویا درآخرت اجباری است,بشربرای همیشه

زنده است وزندگی خواهد داشت وهیچ انسانی قدرت ندارد خود را ازقید

زندگی آزاد کند. به اراده خدا بوجود آمده و به اراده خدا دردنیا زندگی

خواهد کرد وبه اراده خدا چند روزی دردل خاک خواهد خوابید وبه اراده خدا زنده خواهد شد وبه زندگی خود ادامه خواهد داد.

بنابراین زندگی انسان ابدی ونامتناهی است, اراده خدا برانسان حاکمیت

دارد هیچ کس نمیتواند درجهت خلاف اراده خدا فعالیت کند پس زندگی

ابدی واجباری است, مرگ انسان هم یک خواب موقتی بیشترنیست.

دوم: انسان دردنیا وآخرت فقط وفقط ازمحصول کاروکوشش خود بهره مند خواهد شد هیچ نعمتی ازنعمتهای خدا دردنیا و آخرت مفتی ومجانی

دراختیاربشرقرارنمی گیرد.

انسان درطریق رسیدن به نعمت های خداوند متعال مانند مرکبی است که هرچه بهتروبیشترفعالیت کند زودتربه مقصد خواهد رسید.

اگرازکاروکوشش منصرف گردد ویا درجهت خرابی وخرابکاری فعالیت کند حتما ازنعمتهای خدا محروم میشود وگرفتارنتایج شوم بدکاری وخرابکاری میشود وهمان نتایج شوم خرابکاری عذاب جهنم

او خواهد شد.

اکنون که سعادت وخوشبختی درمسیردرست کارکردن وخوب کارکردن

است بهتراین است که انسان دائما به کاروکوشش مشغول باشد و دقیقه ای غفلت نکند.

سوم: سیارت وریاست طبیعی درسایه کاروخدمت به مردم می باشد.

دراین جا میشود گفت که ریاست ها وسیادت ها برسه قسم است:

اول : ریاست ازطریق اعمال زوروقدرت که یک انسانی با استفاده از

پول وقدرت برانسانها ریاست وحاکمیت پیدا میکند مردم به اطاعت او

مجبورمیشوند ولیکن او را دوست ندارند تا زمانی که قدرت وثروت

دراختیاراوباشد حاکمیت دارد وهمین که قدرت وثروت او ازبین رفت

پایه حکومتش متزلزل میشود وجزدشمنی انسانها محصولی ندارد.

دوم: ریاستها وحکومتهایی که به رأی مردم واشتباه مردم بوجود می آید

که انسانها برپایه جهل واشتباه خود رأی میدهند وحکومتی بوجود می آورند ویک نفررا بعنوان رئیس ورهبرخود انتخاب میکنند به خیال اینکه انسان با برکتی باشد بتواند آنها را ازبدبختی وبیچارگی نجات دهد

پس ازچندی به اشتباه خود واقع میشوند ومی فهمند که آن انسان انتخاب

شده رهبرواقعی آنها نبوده است. یک چنین حکومتهایی که به جهل واشتباه مردم روی کارمی آید با دوام نیست وبرای همیشه نمی تواند نظرمردم را جلب کند . عاقبت مردم به اشتباه خود واقف میشوند واطاعت اورا رها میکنند .

سوم : ریاست وسیادت طبیعی است.

سیادتی که خود انسان ویا مردم برای بوجود آمدن آن فعالیت نمی کنند,

رأی وخواهش انسانها درپیدایش آن ریاست دخالت ندارد خود بخود انسانی درجامعه محبوبیّت پیدا میکند ومردم ناخودآگاه او را به سیادت

وآقایی قبول دارند دردل انسانها محبوبیّت پیدا میکند وانسانها بدون اراده

او را دوست دارند واو را بعنوان رهبرواقعی خود قبول میکنند .

یک چنین ریاست وسیادت طبیعی که رأی انسانها درپیدایش آن دخیل نیست فقط وفقط ازطریق کاروخدمت به جامعه بشریت است .

پیغمبربزرگواراسلام دربیانات خود فرموده اند که سیّد القوم خادمهم.

یعنی آقای مردم همان کسی است که به آنها خدمت میکند وبرای آنها

رفاه وآسایش بوجود می آورد. کسانی که به جامعه بشریت خدمت

میکنند وخود را مسئول خدمت به مردم میدانند وتا آنجا که ممکن است

موجبات آسایش وآرامش برای جامعه فراهم میکنند یک چنین انسانهایی

خود بخود وناخودآگاه بدون دخالت رأی مردم سیّد آنها ورهبرآنها شناخته میشوند.

پیغمبران واولیاء خدا ورهبران بزرگ انسانها همان کسانی هستند که خود را مسئول خدمت به جامعه شناخته اند وتا پایان زندگی دنیا به آنها

خدمت کرده اند. یک چنین سیادت و ریاستی غیرقابل فنا وزوال است

ودردنیا وآخرت ادامه دارد.

امیدواریم خدمت گزاران به جامعه بشریت ازطریق اصلاح هدف از

خدمت به بهترین مقام ومرتبه نائل گردند.

الحمدالله اولا وآخرا

مردادماه 1357

محمد علی صالح غفاری